

نمادپردازی و تصویرسازی با واژهٔ کودک در ادبیات کلاسیک

جمال‌الدین مرتضوی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

ابراهیم ظاهری عبدوند^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

اسماعیل صادقی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

(از ص ۱۳۹ تا ۱۵۷)

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۶/۲۳، تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۶/۲۱

چکیده

شاعران در آثار تعلیمی و عرفانی، برای بیان آموزه‌های مورد نظر خود، از صور هنری گوناگونی مانند تمثیل و نماد استفاده می‌کنند. هدف از نگارش این مقاله نیز بررسی تصاویر هنری و به‌ویژه نمادهای ساخته شده با کودک و دوران کودکی در این آثار است. در اشعار عرفانی و تعلیمی، نه تنها اندیشه‌هایی دربارهٔ چگونگی تربیت کودکان وجود دارد، بلکه هر یک از مراحل کودکی که پشت سر می‌گذارد تا به بزرگسالی می‌رسد، دست‌مایهٔ ساختن تصاویر گوناگون قرار گرفته است. کودک و دوران کودکی نمادی از افراد نادان و ناتوان، سالکان مبتدی، انسان‌های دنیامدار، ظاهر بین، گرفتار هوا و هوس و مقلد است. در برخی مواقع به کودک و دوران کودکی، به‌خصوص زمانی که رمز سالکان و عارفان قرار می‌گیرد، نگاه مثبتی دیده می‌شود؛ اما در بیشتر مواقع نگرش به آن‌ها منفی است و صفتهایی همچون نادان، ناقص، غافل، ترسو، گرفتار ظواهر و هوا و هوس و انجام‌دهندهٔ کار بیهوده به آن‌ها نسبت داده می‌شود.

واژگان کلیدی: شعر، کودک، دوران کودکی، نماد، سالک، دنیامداری، نادان، ظاهر بین.

۱- مقدمه

در هر کدام از انواع شعر فارسی، از یکی از صورخیال بیشتر استفاده می‌شود؛ برای مثال، اغراق بیشتر در اشعار حماسی به کار می‌رود، قوی‌ترین عنصر در ساختمان شعر غنایی استعاره است، در اشعار وصفی نقش اصلی را تشبیه برعهده دارد، در شعر مدحی از مجموع عناصر خیال استفاده می‌شود، در حوزه هجو اغراق و گاه تشبیه و کنایه حاکم است و در حوزه معانی زهدی و حکمی از تمثیل به صورت محسوس‌تری استفاده می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۷۸-۳۹۱)، در اشعار تعلیمی تمثیل و نماد از جایگاه خاصی برخوردار است و اجزای اثر تمثیلی سمبل و نماد است (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۵۰).

نماد را در اصطلاح بدین گونه تعریف کرده‌اند:

«نماد (سمبل) گونه‌ای از استعاره است، با این فرق که در استعاره یک مشبه (مستعارله) وجود دارد و با حذف‌شان مشبه‌به (مستعارمنه) به عنوان استعاره باقی می‌ماند. حال آن‌که در نماد بیش از یک مشبه و گاه مشبه‌های متعدد در میان است که با حذف آن‌ها نماد پدید می‌آید؛ بنابراین نماد از بعد تشبیه و استعاره، سومین مقوله‌ی بیانی است که بر روی خط مشابَهت قرار دارد» (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۱۴۲).

نماد در مفهوم وسیع آن، تعریف واقعیتی انتزاعی یا احساس و تصویری غایب برای حواس، به یاری تصویر یا شیء است. نماد در این مفهوم به هر نشانه‌ای گفته می‌شود که ویژگی نمایش دارد (ستاری، ۱۳۷۶: ۷). نماد در این معنا، در بلاغت می‌تواند کاربردهای متعدد مجازی، استعاری، کنایی، تشبیهی و سایر موارد؛ از جمله کاربردی نمادین به مفهوم خاص داشته باشد (آقاسینی، ۱۳۸۹: ۳).

شاعران در متون تعلیمی و عرفانی با کمک واژه‌های کودک و مراحل کودکی، تصاویر زیبایی در اشعار خود خلق کرده‌اند؛ به گونه‌ای که کودک و دوران کودکی مفهوم لغوی خود را از دست داده و حالت نمادین یافته است. آن‌ها همچنین اندیشه‌های خود را درباره جنبه‌های مختلف کودک در این آثار بیان کرده‌اند. هدف در این مقاله، بررسی نگرش هنری به «کودک و دوران کودکی» در آثاری همچون حدیقة الحقیقه، مثنوی معنوی، منطق الطیر، مخزن الاسرار، جام جم، بوستان، قصاید خاقانی، قصاید ناصر خسرو، غزل صائب و بیدل دهلوی است.

۲- پیشینه پژوهش

تاکنون کتاب یا مقاله‌ی با این رویکرد درباره‌ی مسائل کودک و دوران کودکی نوشته نشده است؛ اما در برخی پژوهش‌ها، مباحثی درباره‌ی اشاره‌های آثار کلاسیک به کودک و دوران کودکی دیده می‌شود که جنبه‌ی نوآوری پژوهش حاضر نسبت به آن‌ها، در این است که به مقوله‌ی کودک از جنبه‌ی تصویرآفرینی نگاه کرده است؛ از جمله پژوهش‌ها در این زمینه، می‌توان به این موارد اشاره کرد: در کتاب *مقدمه‌ای بر ادبیات کودک از شاه آبادی*، در فصل سوم آن به وضعیت کودک در دوره‌ی میانه در ایران اشاره‌ای شده است. کتاب مهم دیگر، *تاریخ ادبیات کودکان ایران*، از محمد هادی محمدی و زهره قایینی است. در کتاب *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه‌ی مولانا*، از علی تاجدینی به برخی از نمادهایی که مولانا با کمک واژه‌ی کودک ساخته، توجه شده است. در دفتر دوم مجموعه مقالات «فردوسی پژوهی» محمدرضا یوسفی مقاله‌ای با عنوان «کودک و کودکی در شاهنامه» به چاپ رسانیده است و مقاله‌ی دیگری نیز با عنوان «جستجوی کودک در ادبیات سنتی ایران» از سیروس طاهباز در این زمینه وجود دارد.

۳- کودک، نماد سالکان مبتدی و اولیای الهی

سالکان مبتدی مانند کودکان هستند که برای رسیدن به محبوب، به فکرت مردان و پیران طریقت نیازمندند. این سالکان همچون کودکانی هستند که بسته‌ی خیال خوداند و به هدایت پیران نیاز دارند:

طفل ره را فکرت مردان کجاست؟ کو خیال او و کو تحقیق راست؟

(مولوی، ۱۳۸۴: ۶۶۶)

عطار یکی از مهم‌ترین صفت‌های سالک را صبر و عزلت می‌داند. وی برای این که نمونه‌ی عملی از این موضوع به دست دهد، تمثیلی از کودک در شکم مادر می‌آورد:

همچو آن طفلی که باشد در شکم	همچنان با خود نشین با خود به هم
از درون خود مشو بیرون دمی	نانت اگر باید همی خور خون دمی
خون خور و در صبر بنشین مردوار	تا برآید کار تو از درد کار

(عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۴)

در حکایتی دیگر نقل می‌کند که کودکی غمگین برای تأمین غذای روزانه خود، به صید می‌پرداخت، اما در صید ماهی تقریباً ناتوان بود و به سختی می‌توانست ماهی‌ای صید کند تا اینکه پادشاهی بر او می‌گذرد و به کمک پادشاه ماهی زیادی صید می‌کند (همان: ۳۰۶). در این حکایت کودک، رمزی از سالکانی است که با کوشش خود و طاعت به جایی نمی‌رسند؛ اما با کوشش و عنایت پیر و معشوق، به سر منزل مقصود دست می‌یابند. در حکایت دیگری، داستان مادر و کودک غرق شده‌ای بیان می‌شود که طی آن کودک با کوشش مادر از آب نجات می‌یابد. در این حکایت نیز مادر، نمادی از خداوند و کودک، رمزی از سالکان و افرادی است که در دریای حیرت غرق شده‌اند و امید نجات دارند:

مانده سرگردان چو آن طفلی در آب دست و پای می‌زنیم از اضطراب
آن نفس ای مشفق طفلان راه از کرم در غرقه خود کن نگاه

(همان: ۲۵۰)

از نظر ابوسعید ابوالخیر، عارفان برای تسکین آتش دل، دست به سماع می‌زنند؛ همان گونه که برای آرام کردن کودک گهواره او را می‌جنبانند:

صوفی به سماع دست از آن افشانند تا آتش دل به هیلتی بنشانند
عافل داند که دایه گهواره طفل از بهر سکون طفل می‌جنباند

(ابوسعید، ۱۳۷۳: ۳۱)

مادران، همواره مراقب کودکان خود هستند و آن‌ها را از خطرانی که تهدیدشان می‌کند، دور نگه می‌دارند. این موضوع را سعدی دست‌مایه‌ای قرار داده است تا مردان حق را به آن‌ها تشبیه کند. در شعر وی، کودک رمزی از ابدال و مادر نمادی از خداوند است؛ همان گونه که مادر از کودکان خود مواظبت و آن‌ها را از خطرهای دور می‌کند، خداوند نیز مراقب اولیای الهی است:

پس آنان که در وجد مستغرقند شب و روز در عین حفظ حقند
نگه دارد از تاب آتش خلیل چو تابوت موسی ز غرقاب نیل

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۹)

سعدی سالکان راه طریقت را از جهت راه گم کردن مانند کودکان می‌داند؛ بنابراین، آن‌ها نیز همچون کودکان، در سلوک به راهنما نیاز دارند:

به تنها نداند شدن طفل خرد که نتواند او راه نادیده برد
تو هم طفل راهی به سعی ای فقیر برو دامن راه دانان بگیر

(همان: ۱۹۱)

کودک در برخی از اشعار مولانا، نمادی از اولیای الهی است؛ همان گونه که والدین از کودکان محافظت می‌کنند، ابدال نیز در پناه حمایت حق هستند:

گفت: اطفال من اند این اولیا در غریبی، فرد از کار و کیا
پشت دار جمله عصمت‌های من گویا هستند خود، اجزای من

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۹۴)

مولانا برای بیان این مسئله حکایتی می‌آورد که جهودی فرزند زنی را در آتش می‌افکند، اما به امر خداوند آتش به کودک آسیبی نمی‌رساند. وی بیان می‌کند که مانند این کودک، خداوند از اولیای خود حمایت می‌کند و اجازه نمی‌دهد دشمنان به آن‌ها آسیبی برسانند:

اندرا ای مادر! اینجا من خوشم گر چه در صورت میان آتشم
چشم بند است آتش از بهر حجاب رحمت است این سر بر آورده ز جیب
اندرا مادر! ببین برهان حق تا ببینی عشرت خاصان حق

(همان: ۳۱)

مادر چنانچه کودکان را کتک بزند یا تشویق کند، کودکان از مادر خود جدا نمی‌شوند. اولیای الهی نیز در صورت قهر یا لطف خداوند حرکتشان به سوی اوست:

مادرش گر سیلی‌ای بر وی زند هم به مادر آید و بر وی تند
خاطر تو هم ز ما، در خیر و شر التفاتش نیست جاهای دگر

(همان: ۵۷۹)

از نظر مولانا برای اینکه دریای رحمت به جوش آید و انسان مورد رحمت حق قرار گیرد، باید به درگاه حق گریه و زاری کرد؛ همان گونه که کودکان برای اینکه مادرشان به آن‌ها شیر بدهد، گریه می‌کنند:

آفتاب عقل را در سوز دار چشم را چون ابر اشک افروز دار
چشم گریان بیدت، چون طفل خرد کم خور آن نان را که نان آب تو برد

(همان: ۶۲۲)

در تمثیل زیر نیز دایه یا مادر نمادی از خداوند و طفل، نمادی از نیازهای انسان است که خداوند در وجود او پدید آورده و شیر مظهر لطف حق است:

دایه و مادر بهانه جو بود تا که کی آن طفل او گریان شود
طفل حاجات شما را آفرید تا بنالید و شود شیرش پدید

(همان: ۲۲۰)

۴- کودک رمز انسان‌های دنیاپرست و گرفتار هوا و هوس

با توجه به اینکه کودکان بیش از دیگران به خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و بازی‌ها توجه نشان می‌دهند، در ادبیات تعلیمی نماد و مظهر افراد گرفتار دنیا و مظاهر آن هستند؛ چنان که اوحدی مراغه‌ای در این باره سروده است:

میل کودکان به گردکان و مویز بیش بینم که بر خدای عزیز

(اوحدی، ۱۳۷۵: ۴۵)

در شعر مولانا افرادی که به وصال نرسیده‌اند و در بند تعلقات دنیوی هستند، کودک خوانده می‌شوند: «ملاک کودک و مردی محجوبی است. هر که محجوب باشد، کودک و هر که از شک خارج شود، مرد است» (تاجدینی، ۱۳۸۳: ۷۲۴ و ۷۲۶):

پیر پیر عقل باشد ای پسر نه سپیدی موی اندر ریش و سر
طفل گیرش، چون بود عیسی نفس پاک باشد از غرور و از هوس

(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۵۰)

در شعر وی کودکی در تقابل با دوران بزرگسالی (رمزی از دوران وصال) قرار می‌گیرد:

چون که با معشوق گشتی همنشین دفع کن دلالگان را بعد از این
هر که از طفلی گذشت و مرد شد نامه و دلاله بر وی سرد شد

(همان: ۵۴۷)

از نظر مولانا افراد شاد از دنیا، کودکان و مرد، فرد رهایی یافته از زندگی مادی است:

پس رجال از نقل عالم شادمان وز بقااش شادمان این کودکان

(همان: ۵۶۷)

همچنین کودک علاوه بر مرد، در تقابل با عاقل قرار می‌گیرد. کودک نمادی از انسان گرفتار دنیاست و عاقل کسی است که به پایان کار می‌اندیشد:

کودکان خندان دانایان ترش غم جگر را باشد و شادی ز شش
چشم کودک، همچو خر در آخر است چشم عاقل در حساب آخر است

(همان: ۴۲۸)

در مثنوی، شیر و پستان مادر، نمادی از حجاب‌های دنیوی است؛ طفل نمادی از خلق گرفتار تعلقات دنیوی؛ از شیر بازگرفتن و به پستان رفتن کودک، بیانگر رفع حجاب و رسیدن به نعمت‌های الهی و دایه، مظهر پیر است:

دایه‌ای کو طفل شیر آموز را تا به نعمت خوش کند پدافوز را
گر بیندد راه آن پستان بر او بر گشاید راه صد پستان بر او

(همان: ۳۲۵)

«فطام در اصطلاح‌های صوفیانه کنایه است از انقطاع از عادت‌ها و اخلاق زشت و کف نفس از شهوت‌های جسمانی و تجدید حیات روحانی» (همایی، ۱۳۵۶: ۲۷۳). در ابیات زیر، از شیر گرفتن کودک، نماد ترک تعلقات دنیوی و در پناه حق قرارگرفتن است:

شیرخواره چون ز دایه بگسلد لوت خواره شد مر او را می‌هلد
بسته شیر زمینی چون حبوب جو فطام خویش از قوت القلوب

(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۳۷)

در حکایتی از مثنوی، زنی نزد حضرت علی (ع) می‌آید و به او می‌گوید فرزندش بر ناودان رفته است و هر لحظه ممکن است از آنجا به پایین بیفتد. حضرت می‌گوید کودکی را بر بام ببر تا کودکت پیش او بیاید. «در این داستان منظوم به یکی از مقوله‌های مهم روان‌شناسی آموزشی اشاره شده است. [...] در روان‌شناسی کودک، آموختن از هم‌سال یکی از بهترین گونه‌های آموزش به شمار می‌رود» (محمدی و قایینی، ۱۳۸۴: ۱۱۳). در این حکایت ناودان، نمادی از زندگی دنیوی؛ افتادن، رمزی از سقوط در زندگی دنیوی؛ کودک در حال افتادن، نمادی از انسان‌ها و کودک بر بام آورده، مظهري از پیامبران است:

غژ غژان آمد به سوی طفل، طفل وارھید او از فتادن سوی سفلی
ز آن بود جنس بشر پیغمبران تا به جنسیت رھند از ناودان

(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۷۰)

مولانا جان را همچون کودکی می بیند که به شیر وابسته شده است، اما شیر چیزی
جز هوا و هوس های شیطانی نیست:

طفل جان از شیر شیطان باز کن بعد از آنش با ملک انباز کن

(همان: ۶۳)

سنایی برای انسان هایی که فقط در راه عشق مدعی هستند، از نماد کودک استفاده
می کند و از آن ها می خواهد به این مسیر وارد نشوند:

کودکی روز دیو چشم بپوش طفل راهی تو شو ز خود خاموش

(سنایی، ۱۳۸۳: ۲۳۸)

در شعر او، کودک، مظهر افرادی است که هنوز ترک تعلق نکرده اند:

تا ابد با قدم حدث طفل است وان که صافی برون ازین ثفل است

(همان: ۱۲۷)

همچنین کودک نمادی از افراد حریصی است که تنها به بهره مند شدن از دنیا
مشغول هستند؛ افرادی گرفتار نفس که تا وقتی به مشکلی برخوردند، متنبه نمی شوند:

کودکان را حرص گوزینه و شکر از نصیحت ها کند دو گوش کر

چون که درد دنبالش آغاز شد در نصیحت هر دو گوشش باز شد

(همان: ۶۹۶)

کودکان بیش از مردان شیفته ظواهر و رنگ ها می شوند. در شعر سنایی رنگ، رمزی
از زیبایی های دنیوی و کودک مظهر افراد شیفته زیبایی های دنیوی است:

کودک از زرد و سرخ بشکبید مرد را زرد و سرخ نفریبید

(همان: ۲۵۴)

عطار نیز افراد دلبسته به زیورهای دنیوی را مانند کودکانی دلبسته به ظواهر
می داند:

زر به صورت رنگ گردانیده سنگ تو چو طفلان مبتلا گشته به رنگ

(عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۵)

در شعر سنایی، انسان‌هایی که تنها به فکر تن خود هستند؛ همانند کودکانی‌اند که به جوز و مویز می‌اندیشند. مردان، نمادی از افراد اهل دانش و عاقل هستند:

کودکی‌گرید پی جوز و مویز پیش عاقل باشد آن بس سهل چیز
پیش دل جوز و مویز آمد جسد طفل کی در دانش مردان رسد

(سنایی، ۱۳۸۳: ۷۴۶)

در شعر سنایی، بازی‌های دوران کودکی نمادی از سرگرمی‌های دنیوی‌اند. او انسان‌های غافل و مشغول به نعمت‌های دنیوی را مانند کودکان سرگرم گوز بازی می‌داند:

مانده اندر غرور او شب و روز همچو آدینه کودکان از گوز

(همان: ۴۳۴)

مولانا همچون سنایی، به بازهای دوران کودکی نگاه مثبتی ندارد و آن را نمادی از دنیا قرار داده است و کودک بازی‌کننده را نمادی از دنیا پرستان می‌داند:

گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکیست و راست فرماید خدا

(همان: ۳۱۱)

مولانا و سنایی، بیشتر به «بازی نمادی» کودکان توجه داشته‌اند؛ بازی نمادی به این معناست که چیزی را به جای چیز دیگر نشان دهند؛ مانند قرار دادن سفال به جای زر، و چوب به جای اسب در بازی‌های کودکان. «بازی نمادی که اوج آن در سن ۵-۶ سالگی است، نقش مهمی در زندگی کودک ایفا می‌کند؛ زیرا کودک همواره ناگزیر است که خود را با دنیای اجتماعی بزرگسالان که قواعد آن برای او قابل درک نیست، سازگار کند» (حجازی، ۱۳۸۷: ۶۰). خصوصیت بازی نمادی این است که چیزی به جای چیز دیگر قرار می‌گیرد و بر اساس همین ویژگی است که این نوع بازی‌ها در اندیشه عارفانی همچون مولانا و سنایی حالت نمادین یافته است.

در مثنوی آمده است که کودکان برای بازی دکان ایجاد می‌کنند و به کسب و کار می‌پردازند. در این اشعار، کودکان مظهر افرادی هستند که به مشاغل دنیوی سرگرم‌اند و کسب و کار آن‌ها نمادی از کارهای دنیوی است که نیازهای تن را برآورده می‌کند:

کودکان سازند در بازی دکان سود نبود جز که تعبیر زمان

شب شود در خانه آید گرسنه
این جهان بازی‌گه است و مرگ شب
کودکان رفته، بمانده یک تنه
بازی گردی، کیسه خالی، پر تعب

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۴۳)

مولانا برای آگاهاندن افراد گرفتار تعلقات می‌گوید شما همچون کودکان هستید و این سیم و زرهایی که یافته‌اید، چیزی جز همان سنگ‌های بازی کودکان نیست:
سنگ پر کردی تو دامن از جهان
هم ز سنگ سیم و زر چون کودکان

(همان: ۳۷۳)

کودکان هنگامی از این بازی‌ها دست می‌کشند که عقلشان رشد کرده باشد. مردم نیز زمانی پی می‌برند این سیم و زرهای چندان ارزشی ندارد که عقلشان را به کار بیندازند:

کی نماید کودکان را سنگ، سنگ
تا نگیرد عقل دامنشان به چنگ؟

(همان: ۳۷۳)

در شعر مولانا، سفال بازی کودکان نمادی از سیم و زرهای دنیوی است و از نظر او زر واقعی، زر الهی است که دل انسان به آن غنی می‌شود:

کودکان اسفال‌ها را بشکنند
بل زر مضروب ضرب ایزدی
نام زر بنهند و در دامن کنند
کو نگردد کاسد، آمد سرمدی

(همان: ۴۵۱)

افرادی که شب و روز به دنبال تمنیات دنیوی می‌دوند، کارشان همچون کودکان در حال بازی است که چیزی نصیب آن‌ها نمی‌شود:

آن یکی می‌گیر و آن می‌هل ز دام
باز این را می‌هل و می‌جو دگر
وین دگر را صید می‌کن چون لئام
اینست لعب کودکان بی خبر

(همان: ۶۳۲)

مولانا کودکان نی سوار را نماد افرادی قرار داده است که گرفتار ظن خود شده‌اند و به این افراد گوشزد می‌کند که نمی‌توانند طریق حق را طی کنند:

جمله‌شان گشته سواره بر نیی
همچو طفلان، جمله‌تان دامن سوار
کاین براق ماست یا دلدل پیی
از حق «ان الظن لا یغنی» رسید
گوشه‌دامن گرفته، اسب‌وار
مرکب ظن بر فلک‌ها کی دوید

- وهم و فکر و حسّ و ادراک شما همچو نی دان مرکب کودک، هلا
(همان: ۱۲۹)
- لعبت‌هایی نیز که کودکان با آن‌ها بازی می‌کنند، نمادی از وهم و خیال هستند و
کودک نمادی از انسان‌های گرفتار وهم و خیال است:
- این تصور وین تخیل لعبت است تا تو طفلی، پس بدانت حاجت است
چون ز طفلی رست جان، شد در وصال فارغ از حسّ است و تصویر و خیال
(همان: ۴۴۲)
- از نظر سیف فرغانی بازی مختص به کودکان است و کسانی که به دنیا هوس دارند،
کودک هستند:
- به دنیا نظر اهل دنیا کنند به بازی هوس کودکان را بود
(سیف فرغانی، ۱۳۴۱: ۴۱)
- خاقانی نیز افراد مشغول به دنیا را به کودکانی تشبیه کرده است که سفال بازی
می‌کنند و از مخاطب خود می‌خواهد این خاک بازی را به کودکان واگذار کند:
- میان خاک چه بازی سفال کودک وار سرای خاک به خاکی بیاز مرد آسا
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۱)
- وی کار خود را در بدون نتیجه بودن، به بازی سواری کودکان تشبیه می‌کند:
- نی‌پارهای به دست و سواری کنم بر او چون طفل کو بر اسب کدوین سوار کرد
کس نی سوار دید که با شه مصاف داد وز نی ستور دید که در ره غبار کرد
(همان: ۱۵۲)
- نظامی نیز از مخاطب خود می‌خواهد طفل صفت به بازی نپردازد:
- طفل نه‌ای پای به بازی مکش عمر نه‌ای سر به درازی مکش
(نظامی، ۱۳۸۴: ۱۴۴)
- چرا که بازی‌های کودکان هیچ نتیجه‌ای ندارد. بر این اساس است که عطار افراد
دل بسته به مقام‌های دنیوی را به کودکی تشبیه می‌نماید که پرده بازی می‌کند:
- گر به شاهی سرفرازی می‌کنی طفل راهی پرده‌بازی می‌کنی
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۰)

۵- کودک مظهر دوران پاکی

در برخی موارد، به دوران کودکی مثبت نگاه شده است. «کودک، شخصیتی است کاملاً متفاوت با شخصیت بزرگسالان. [...] از صدق و صفای باطن کودکانه برخوردار است. هنوز با نیرنگ‌ها و سوء نیت‌های اجتماعی بزرگسالان آشنا نیست» (شعاری نژاد، ۱۳۸۸: ۵۷). مولانا سرشت کودکان را پاک می‌داند؛ زیرا آن‌ها از حيله‌ها و چاره‌اندیشی‌های بزرگان به دور هستند:

کاش چون طفل از حیل جاهل بدی تا چو طفلان چنگ در مادر زدی

(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۲۳)

از نظر سعدی دوران کودکی، دوران پاکی و معصومیت انسان‌هاست؛ بنابراین، مُردن انسان در این دوران (نمادی از دورانی که آدم از گناه میراست) بهتر از دوران بزرگسالی است:

برست آن که در عهد طفلی بمرد که پیرانه سر شرمساری نبرد

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۷)

۶- کودک نماد افراد نادان و کم عقل

یکی از ویژگی‌های برشمرده شده برای کودکان، نادانی است؛ چنان‌که افلاطون کودکان را افرادی ناقص‌العقل توصیف می‌کند: «اینان از همان روز که به دنیا می‌آیند، دارای قوه خشم هستند و حال آن که بعضی از آن‌ها هرگز صاحب عقل نمی‌شوند» (افلاطون، ۱۳۸۳: ۲۵۲-۲۵۳). در زبان و ادب فارسی نیز توجه به ویژگی جهل و نادانی کودک بیش از توجه به دیگر ویژگی‌های اوست (شاه آبادی، ۱۳۸۲: ۹۷).

یکی از صفت‌های منتسب به کودکان در شعر بیدل نادانی است. از نظر این شاعر انسان‌های عاشق جاه دنیوی، مانند کودکانی هستند که از روی نادانی آتش سوزان را نور واقعی می‌پندارند:

اهل دنیا عاشق جاهند از بی دانشی آتش سوزان به چشم کودک نادان زر است

(بیدل، ۱۳۸۱: ۲۱۷)

ناصر خسرو نیز انسان‌ها را از جنبه نادانی به کودکانی تشبیه می‌کند که به تعلیم نیازمند هستند:

مردمان چون کودکان بی هشانند وین دبیرستان علم است از حساب

(ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ۴۱۰)

در کلام سعدی، بیش از هر چیزی کودک و دوران کودکی، نمادی از نادانان و دوران نادانی است. در بوستان، کودکان شخصیت‌های نادان حکایت‌ها هستند که نمونه آن دختری است که پدرش را سگی گزیده و او از پدرش می‌خواهد پای سگ را بگزد.
در بیت

اگر کوتاهی پای چوبین مبند که در چشم طفلان نمایی بلند

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۴۲)

طفلان نمادی از افراد نادان هستند که نمی‌توانند حقیقت را کشف کنند. سعدی برای اینکه حقیقت ماندنی‌گفتار خود را بیشتر کند، خاطره‌هایی از دوران کودکی خود بیان می‌کند؛ روزی پدر برایش لوح و انگشتر می‌خرد، اما فردی با دادن خرما انگشتر را از او می‌گیرد. در این حکایت، کودک نمادی از نادانانی است که ارزش عمر را نشناخته و آن را در بطالت گذرانده‌اند:

چو شناسد انگشتری طفل خرد به شیرینی از وی تواند برد
تو هم قیمت عمر نشناختی که در عیش شیرین برانداختی

(همان: ۱۸۹)

از نظر سنایی کسانی که نمی‌دانند زمانه به کسی رحم نمی‌کند و امنیت آن‌ها در این زمانه ناپایدار است، طفلانی بیش نیستند:

چون من و چون تو صد هزاران کشت ناشده سرخ یک سر انگشت
تو در این راه کودکی طفلی نه شراب مرقی ثغلی

(سنایی، ۱۳۸۳: ۴۷۴)

مولانا عقل همه انسان‌ها را از جهت محدودیت، مانند کودکان ناقص وصف می‌کند:
عقل جزوی همچو برق است و درخش در درخشی کی توان شد سوی وخش
عقل کودک گفت بر کتاب تن لیک نتواند به خود آموختن

(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۹۴)

یکی از جنبه‌های کودکان، مسائل عاطفی آنان است که در ابتدا نمودی سطحی دارد

و در ادامه از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار می‌شود؛ از جمله این حالات عاطفی شادی و مسرت است. «مسرت و پریشانی را عده‌ای از روان‌شناسان اولین تظاهر حالات عاطفی بچه‌ها می‌دانند» (شریعتمداری، ۱۳۸۵: ۹۶). شاید به همین دلیل باشد که مولانا در توصیف‌های خود از کودکان، آن‌ها را شاد توصیف می‌کند و غم را مخصوص بزرگان می‌داند. از نظر وی انسان باید از غم شاد باشد؛ چرا که غم سبب وصال می‌شود و نباید مانند کودکان بیهوده خوش باشد؛ بنابراین، در شعر او کسانی که بیهوده شادند، کودک هستند:

شاد از غم شو، که غم دام لقاست اندرین ره سوی پستی ارتقاست
غم یکی گنجیست و رنج تو چو کان لیک کی درگیرد این در کودکان

(همان: ۳۰۹)

از نظر او، غم و شادی کودکان به سبب این که دانشی ندارند، فاقد اعتبار است:
چون نباشد طفل را دانش دثار گریه و خنده‌اش ندارد اعتبار

(همان: ۳۸۷)

در اشعار مولانا، غم مخصوص افرادی اهل دانش و عاقل است و شادی به کودکان تعلق دارد:

غم خور و نان غم افزایان مخور زآنکه عاقل غم خورد، کودک شکر

(همان: ۴۲۸)

در شعر صائب نیز افرادی که فریب روزگار را می‌خورند، به کودکان نادانی تشبیه می‌شوند که زود فریب می‌خورند:

مخور فریب شکرخند صبح چون طفلان که چرخ زهر دهد در لباس قند ترا

(صائب، ۱۳۷۴: ۵۰)

۷- کودک نماد انسان‌های ظاهربین

در اندیشه عرفانی هر ظاهری باطنی دارد و اصل این است که عارف ظاهر را رها و به باطن توجه کند تا به باطن الباطن، یعنی خداوند برسد. کودک بیشتر به ظاهر امور توجه می‌کند تا به باطن آن‌ها. این موضوع دست‌مایه‌ای برای شاعران شده است تا کودکان را از این جهت نمادی از افراد ظاهربین قرار دهند؛ چنان که مولانا می‌گوید:

صوفی! آن صورت میندار ای عزیز همچو طفلان، تا کی از جوز و مویز
(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۶۰)

انسان‌های شیفته به جلوه‌های دنیوی، همچون کودکان‌اند که عاشق ظاهر هستند:
پس نکو گفت آن حکیم کامیار که تو طفلی خانه پر نقش و نگار
افتخار از رنگ و بو و از مکان هست شادی و فریب کودکان
(همان: ۵۶۶)

از نظر سنایی هدف زندگی انسان‌ها گذر از صورت و رسیدن به عالم معناست. هوا و هوس مانند بازی و انسان‌ها مانند کودک هستند و هوس‌ها نیز برای گذر از ظواهر و رسیدن به باطن‌اند:

عالم طبع و وهم و حس و خیال همه بازیچه‌اند و ما اطفال
این همه نقش دانی از پی چیست تا به معنی رسی بدانی زیست
تا چو شد مرد و چشم او شد باز آید از نقش‌ها به معنی باز
(سنایی، ۱۳۸۳: ۳۳۵)

۸- جنین نمادی از افراد بی‌خبر از جهان آخرت

مولانا جنین را در شکم مادر، نمادی از عامه مردم قرار داده است؛ همان گونه که جنین دنیای بیرون از شکم مادر را منکر است، عامه نیز از عالم معنا بی‌خبرند:

گر جنین را کس بگفتی در رحم هست بیرون عالمی بس منتظم
او به حکم حال خود منکر بدی زین رسالت معرض و کافر شدی
همچنان که خلق عام اندر جهان ز آن جهان، ابدال می‌گویندشان
هیچ در گوش کسی ز ایشان نرفت کاین طمع آمد حجاب ژرف و زفت
(مولانا، ۱۳۸۴: ۲۹۳)

از نظر حزین لاهیجی نیز مردم دنیا همچون جنینی هستند که مشیمه دنیا را حقیر و کوچک نمی‌یابند، در حالی که دنیا مانند مشیمه‌ای بیش نیست:
کودک مشیمه را نشمارد به خویش تنگ دنیا به چشم مردم دنیا حقیر نیست
(حزین، ۱۳۷۳: ۲۴۵)

۹- کودک رمز انسان‌های ناتوان و ترسو

از دیگر ویژگی‌های کودک که در ادبیات تعلیمی بازتاب یافته است، ناتوانی، درماندگی و

ترسویی است. عطار عمر انسان را به سه مرحله کودکی، جوانی و پیری تقسیم و مهم‌ترین صفت‌های دوران کودکی را بی‌حاصلی، ترسویی و غافلی بیان می‌کند:
بود در اول همه بی‌حاصلی کودکی و بی‌دلی و غافلی

(عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۰)

طفولیت در شعر وی، مظهر دورانی است که انسان از ترس عاشق نشده است. وی از زبان هدهد از مخاطب خود می‌خواهد این حالت ترسویی را رها کند:
چند ترسی، دست از طفلی بدار باز شو چو شیرمردان پیش کار

(همان: ۲۸۵)

در منطق الطیر کودک رمز هر چیز ناقص و ناتوان است؛ چنان‌که عطار عقل ناقص و ناتوان را در شناخت حق، در وادی توحید به کودک کر مادرزاد تشبیه می‌کند:
عقل اینجا کیست افتاده به در مانده طفلی کو ز مادر زاده کر

(همان: ۴۰۴)

در شعر سعدی کودک نمادی از افراد درمانده و نیازمند به داریان است:
که سلطان از این روزه گویی چه خواست؟ که افطار او عید طفلان ماست
مسلم کسی را بود روزه داشت که درمانده‌ای را دهد نان چاشت

(سعدی، ۱۳۸۱: ۸۴)

و پادشاه نمادی از افراد دارایی است که می‌تواند نیاز درماندگان (کودکان) را برآورده کند. در بیت زیر نیز کودکان نمادی از ضعیف‌ترین افراد هستند:
مزن بانگ بر شیرمردان درشت چو با کودکان برنیایی به مشت

(همان: ۶۳)

همچنین کودکان نمادی از انسان‌های ناتوانی هستند که ممکن است کارهایی انجام دهند که رستم نمادی از زورمندترین و تواناترین افراد نیز نتواند آن‌ها را اصلاح کند:
یکی طفل برگیرد از رخس بند نیاید به صد رستم اندر کمند

(همان: ۱۵۴)

کسایی نیز ترس خود را از مرگ به ترس کودکان از دوال تشبیه می‌کند:

نهیب مرگ بلرزاندم همه شب و روز چو کودکان بدآموز را نهیب دوال
(کسایی، ۱۳۷۳: ۸۶)

۱۰- کودک مظهر توبه کاران

کودک را بعد از چند صباح شیر نوشیدن، از شیر باز می‌گیرند و برای این کار، از ماده صبر استفاده می‌کنند. از نظر سعدی توبه کاران نیز وضعیتی مانند طفلان تازه از شیر بازگرفته دارند. آن‌ها نیز باید با صبر کردن، خود را از کارهایی که در گذشته انجام می‌دادند، منع کنند:

چو بازو قوی کرد و دندان ستبر بر اندایش دایه پستان به صبر
تو نیز ای که در توبه‌ای طفل راه به صبرت فراموش گردد گناه
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۷۲)

۱۱- کودک مظهر افراد مقلد

طفل در ابیات زیر، مظهر اهل تقلید و کسانی است که به خداوند از روی غرض محبت می‌کنند:

این محب دایه لیک از بهر شیر و آن دگر دل داده بهر این ستیر
طفل را ار حسن او آگاه نه غیر شیر او را ازو دلخواه نه
(مولوی، ۱۳۸۴: ۴۶۰)

مولانا فکر افراد مقلد را در اندازه فکر کودکان می‌داند که تنها در اندیشه شیر و دایه‌اند:

فکر طفلان دایه باشد یا که شیر یا مویز و جوز یا گریه و نفیر
آن مقلد هست چون طفل علیل گر چه دارد بحث باریک و دلیل
(همان، ۶۶۶)

۱۲- نتیجه

در اشعار عرفانی، شاعران به هر کدام از جنبه‌های مختلف رشد کودک (جسمانی، عاطفی، عقلانی و اجتماعی) توجه و برای بیان اندیشه‌های عرفانی و تعلیمی خود، به کودک و دوران کودکی استناد کرده‌اند. کودک نمادی است از زمانی که انسان هنوز به سیر و سلوک عرفانی دست نزده است و افراد هنوز شناخت چندانی از معشوق قدسی ندارند. در مقابل، مرد مظهر افرادی است که به معرفت الهی دست یافته و در این راه

قدم گذاشته است. همچنین کودک، رمزی از سالکانی است که به عنایت پیر و معشوق نیاز دارند تا رشد کنند و به سر منزل مقصود برسند. از آنجا که کودکان به بازی، خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها بسیار بیشتر از سایر چیزها توجه دارند، نماد افراد دنیاپرست و گرفتار هواجس نفسانی شده‌اند. توجه کودکان به ظاهر امور، موجب شده است تا افراد ظاهربین را به آن‌ها تشبیه کنند. در سن کودکی عقل انسان هنوز به رشد کافی نرسیده است و شناخت درستی از مسائل ندارد؛ بدین سبب، کودک در این اشعار مظهر افراد نادان و غافل قرار گرفته است. همچنین فرد مقلد، در داشتن تفکر سطح پایین به کودک تشبیه شده است. در مجموع باید گفت که در این اشعار جز در مواقعی که کودک نمادی از سالکان و اولیای الهی است، در سایر موارد نگرش به کودکان منفی است و صفت‌هایی همچون نادان، ناتوان، غافل، گرفتار ظواهر و هوا و هوس به آن‌ها نسبت داده می‌شود.

منابع

- آقاحسینی، حسین و خسروی، اشرف (۱۳۸۹)، «نماد جایگاه آن در بلاغت فارسی»، *بوستان ادب*، دوره دوم، شماره چهارم، ص ۱-۳۰.
- ابوسعید ابوالخیر (۱۳۷۳)، *سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، سنایی.
- افلاطون (۱۳۸۳)، *جمهور*، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اوحدی، رکن الدین (۱۳۷۵)، *کلیات اوحدی مراغه‌ای*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر.
- بیدل، عبدالقادر (۱۳۸۱)، *کلیات دیوان بیدل*، به اهتمام حسین آهی، تهران، فروغی.
- تاجدینی، علی (۱۳۸۳)، *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا*، تهران، سروش.
- حجازی، بنفشه (۱۳۸۷)، *ادبیات کودکان و نوجوانان*، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۷۳)، *دیوان حزین لاهیجی*، تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران، سایه.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۱)، *داستان دگردیسی*، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر.
- خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۵)، *دیوان*، چاپ هشتم، تهران، انتشارات زوآر.
- سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۱)، *بوستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- ستاری، جلال (۱۳۷۶)، *رمز اندیشی و هنر قدسی*، تهران، مرکز.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۳)، *حلیة الحقیقه و طریقه الشریعه*، تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.

- سیف فرغانی (۱۳۴۱)، *دیوان سیف*، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران، دانشگاه تهران.
- شاه آبادی، حمیدرضا (۱۳۸۲)، *مقدمه‌ای بر ادبیات کودک*، تهران، کانون پرورش فکری کودک و نوجوان.
- شعاری نژاد، علی اکبر (۱۳۸۸)، *روان‌شناسی رشد*، تهران، انتشارات اطلاعات.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، *صور خیال در شعر فارسی*، تهران، آگاه.
- شریعتمداری، علی (۱۳۸۵)، *روان‌شناسی تربیتی*، تهران، امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)، *بیان*، چاپ سوم، تهران، نشر میترا.
- صائب، میرزا محمدعلی (۱۳۷۴)، *دیوان صائب*، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران، نگاه.
- عطار، محمد (۱۳۸۸)، *منطق الطیر*، چاپ هفتم، تهران، سخن.
- کسایبی مروزی (۱۳۷۳)، *دیوان کسایبی مروزی*، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، علمی.
- محمدی، محمد هادی و زهره قایینی (۱۳۸۴)، *تاریخ ادبیات کودکان*، تهران، چیستا.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۴)، *مثنوی معنوی*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.
- ناصرخسرو (۱۳۷۸)، *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۴)، *مخزن الاسرار*، چاپ هشتم، تهران، قطره.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۵۶)، *مولوی نامه*، تهران، آگاه.